

لئن تر تسکی - فارسی بهدیس کتابیون

این یک سخنرانی از سوی تر تسکی ست در یک نشست بحث و بررسی برپا شده وسیله‌ی بخش چاپکهای کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست در ۹ مه ۱۹۲۴. موضوع بررسی سیاست حزب بود در زمینه‌ی ادبیات تصویری.

چنین به نظر من میرسد که این رفیق راسکول نیکف است که برجسته و مشخص - کننده‌ترین بیان را در اینجا درباره نقطه نظر گروه Na postu داد - شما نمیتوانید از آن دور شوید، رفقای گروه ناپستوا! پس از یک غیبت دراز، راسکول نیکف در اینجا، با همه‌ی تازگی و شیرینی افغانستان^۱ سخن گفت، در حالی که دیگر مردم ناپستو، که اندکی از درخت معرفت چشیده‌اند، کوشیدند برهنگی خود را بپوشانند - به استثنای رفیق Vardin که به هر روی، در راهی میرود زندگی کند که زاده شده است. (واردین: «چرا تو آنچه من در اینجا گفتم نشیدی!» درست من دیر رسیدم. لکن نخست مقاله تو را در آخرین شماره‌ی ناپستو خواندم؛ دوم همین لحظه نگاهی میان ضبط گفتاری و واژه به واژه‌ی سخنان تو انداختم؛ و سوم این باید گفته شود که فرد میتواند پیش از وقت، بی این که به تو گوش دهد، بگوید تو چه میخواهی بگوئی. (خنده)

اما، به رفیق راسکول نیکف برگردیم. او میگوید: آنان «مسافران هوادار» را به ما توصیه میکنند، لیکن آیا پرآودای پیر پیش از جنگ یا Zvezda کلام Artzybasher، لئونید Andreyev و دیگر کسانی را که اکنون مطمئناً «مسافران هوادار مینامند، چاپ کردند؟ یک مثال بررسی و نزدیک شدن تازه به مسئله وجود دارد، که با هیچ انعکاسی تباه نشده است. Artzybashev و آندره یف در اینجا چه میکنند؟ تا آنجا که من میدانم، هیچ کس آنان را «مسافران هوادار» نامیده است. لئونید اندری یو در یک حالت نفرت زدگی صرعی از روسیه‌ی شوروی درگذشت. آرتزی باشف مدت درازی پیش از این به سادگی روی مرز هل داده نشد.^۲ فرد نمیتواند چیزها را، با چنان شیوه‌ی بیشرمانه‌ی، درهم و آشفته گرداند! یک «مسافر هوادار» چیست؟ در ادبیات، همانند سیاست، ما آدمی را با این نام مینامیم که در درازای همان جاده که ما بسیار بیشتر تعقیب خواهیم کرد، سکندری خوران و گیج - گیجانه به نقطه‌ی معینی پیش میرود. هر کس که علیه ما پیش میرود یک مسافر هوادار نیست، که یک دشمن، که هرگاه لازم باشد، او را اخراج خواهیم کرد، از آن که سلامت انقلاب بالاترین قانون ماست. چگونه میتوانید شما، لئونید اندری یو، در این مسئله‌ی «مسافر هوادار» درآمیزید؟ (رسال نیکف: «خوب، اما درباره‌ی Pilnyak چه؟») اگر شما قصد آن دارید که درباره‌ی آرتزی باشف سخن بگویید هنگام که منظورتان پیل نی یاک است، هیچ بحثی با شما وجود ندارد. (خنده، فریادی: «ولی آنها، همان یک نیستند؟» مقصودتان چیست: آنان همان چیز نیستند؟ اگر شما نامها را نام ببرید، باید به آنها بچسبید.

پیل نی یاک ممکن است خوب یا بد باشد، در این راه یا آن یکی - لیکن پیل نی یاک، پیل نی یاک است، و شما باید درباره‌ی او همچون پیل نی یاک سخن بگویید، و نه همچون لئونید اندری یف. معرفت میان پیکرهای عمومی با تشخیص میان چیزها و ظاهرها آغاز میشود و نه با آشفتگی پرهرج و مرج...

راسکول نیکف میگوید: «ما مسافران هوادار» را میان صفحات زوزدا و پرآودا دعوت نکردیم، بلکه در جستجوی شاعران و نویسندگان میان پرلتاریا بودیم و آنها را یافتیم. جستجو کردیم و یافتیم! در ژرفای پرلتاریا! اما شما با آنان چه کردید؟ چرا آنان را از ما پنهان داشته‌اید؟ (راسکول نیکف: «آنجا مثلاً» Demyan Byedny هم هست.») او، بسیار خوب، آن را من نمیدانستم، باید اعتراف کنم - که ما دمی یان بی مدنی را در ژرفای پرلتاریا یافتیم. (خنده‌ی همگانی.) می بینید یا چه روشی داریم به مسئله‌ی ادبیات نزدیک میشویم: ما از لئونید اندره یف سخن میداریم، و منظورمان پیل نی یاک است، ما لاف میزنیم که نویسندگان و شاعرانی را در ژرفای پرلتاریا یافته‌ایم و سپس هنگام که ردیف را میخانیم، از میان این «ژرفاها» تنها دمی یان بی مدنی پاسخ میدهد. (خنده.) این بسنده نیست. این سبکسری است. در بررسی‌ی این مسئله، به جدیت بسیار زیادتری نیاز است.

اجازه بدهید کوشش کنیم، البته، برای نگاهی جدی تر به آن کارگزاران پیشا - انقلابی، چاپخشیده‌ها، روزنامه‌ها، و هفته - نامه و ماهنامه‌ها که در اینجا ذکر شده‌اند. ما همه به یاد میاوریم که آنها عادت داشتند برخی اشعار و کلام منظوم چاپ کنند، یکپارچه در زمینه‌ی تلاش، به روز اول مه، و نظائر آن. همه‌ی این اشعار آن چنان

که آنها بودند، در بردارنده‌ی اسناد و مدارک مهم و اساسی در تاریخ فرهنگ بودند. آنها بیداری انقلابی و رشد سیاسی طبقه‌ی کارگر را بیان میکردند. در این معنای فرهنگی - تاریخی، اهمیت آنها کمتر از کار همه‌ی شکسپیرها، مولی‌یرها و پوشکین‌ها در جهان نبود. در این اشعار ناتوان، استدعای یک فرهنگ تازه و عالیتر انسانی بود که توده‌های بیدار شده، هنگام که بر عوامل فرهنگ قدیم چیره شدند، آفرینش خواهند کرد.

لیکن، در هر حال، شعر کارگران در زوزدا و پروادا، به هیچ‌روی، نشاندهنده‌ی پیدائنی‌ی یک ادبیات پرلتری نیست.

شعر بی‌مایه‌ی غیر - هنری به سبک Derzhavin (یا شیوه‌ی پیش از او)^۳ نمیتواند، همچون ادبیاتی تازه شناخته شود، هرچند آن افکار و احساسها که میان این شعرها در جستجوی بیانگر یا نشانه‌نی بودند، هم‌چنین به شاعری تعلق دارند که دارد از میان طبقه‌ی کارگر پدیدار میشود. این اشتباه است که تصور شود تکامل ادبیات یک رنجیر پاره نشده است، که در آن شعر ساده گرچه بی‌مایه اما صمیمی‌ی کارگران جوان، در آغاز این سده، نخستین پیوند در «ادبیات پرلتری»‌ی در رسنده است. در واقع، این اشعار انقلابی یک رویداد سیاسی بودند، نه یک رویداد ادبی. آنان به رشد ادبیات کمکی نرساندند، بل به رشد انقلاب یاری دادند. انقلاب به پیروزی پرولتاریا رهنمون شد، پیروزی پرولتاریا دارد به تراشش اقتصاد رهنمون میگردد. تراشش اقتصاد در فرایند تغییر وضع فرهنگی توده‌های کارگر است. و رشد فرهنگی مردم کارگر، بنیاد واقعی را برای یک هنر جدید آفرینش خواهد کرد.

رفیق راسکول نیکف به ما میگوید «اجازه دادن به دوگانگی ناممکن است. لازم است که در چاپخشیده‌های ما، نوشته‌های سیاسی و شعر، یک کل را تشکیل دهند؛ بلشویزم با تک‌سنگی، و بکپارچگی تمیز داده میشود»، و همانند آن. در نخستین نگاه یا برخورد، این استدلال بطلان - ناپذیر مینماید. اما در واقع، آن یک جداسازی است. در بهترین وضع این یک خاست پارسایانه لیکن غیر - واقعی است برای چیزی خوب. البته آن درخشان میبود هرگاه ما ناگزیر میبودیم نوشته‌های سیاسی کمونیست خود را کامل نماییم، دیدگاه یا چشم - انداز جهانی‌ی بلشویک که در تاشی هنرمندانه بیان گردد. لیکن ما آن را تداریم و آن چیزی تصادفی نیست.

قلب مسئله این است که آفرینشگری هنرمندانه، بسیار با ماهیت آن، دنبال شیوه‌های دیگر بیان روح یک انسان گام برمیدارد، و با این حال بیش از روان یک طبقه است. دریافت چیزی و بیان بخردانه و منطقی‌ی آن یک چیز است و گواریدن آن با همه‌ی اندام و خردگان، بازسازی کل نظام یا دستگاه احساسات یک فرد، و پیدا کردن تاش تازه‌نی از بیان هنرمندانه برای این هستی تازه، کاملاً چیزی دیگر. فرایند آخری زیاده‌تر اندامی و بنیادی‌ست، آرامتر، دشوارتر برای تابع گرداندن آن زیر نفوذ و جدایی - و در پایان آن همیشه در دنبال لگ - لک میکند. نوشته‌های سیاسی یک طبقه، روی اصول و زیربنا به جلو شتاب میکند، در حالی که آفرینندگی هنرمندانه اش لنگ - لنگان از عقب، با چوب زیر بغل میاید. مارکس و انگلز نویسندگان بزرگ سیاسی پرلتراریا درباره زمانی بودند که طبقه به واقع هنوز بیدار نشده بود. (از گردهمایی: «آری، آنجا حق با شماست.») من بسیار از شما سپاسگزارم. (خنده.)

اما این زحمت را تحمل کنید که نتایج لازم را از این نکته دریافت نمائید، و دریابید چرا این بکپارچگی و جدائی میان نوشته‌ی سیاسی و شعر وجود دارد و این امر، به نوبه‌ی خود، شما را کمک میکند دریابید در چاپخشیده‌های قدیمی‌ی قانونی‌ی مارکسگرا، ما همیشه خود را میان یک گروه یا نیمه - گروه مییافتیم با «مسافران هوادار» هنرمند، گاه بسیار مشکوک و حتا به سادگی افراد دروغین. شما، البته، Novoye Slovo را به خاطر میاورید، بهترین از میان چاپخشیده‌های قانونی‌ی مارکسگرا را، که در آن بسیاری از مارکسگراهای نسلهای پیرتر همکاری داشتند، در بردارنده‌ی ولادیمیر ایلیچ.^۴ این چاپخشیده، چنان که هر فرد میدانند، با آدمهای منحط دوستانه بود. دلیل این کار چه بود؟ آن بدین سبب بود که منحطها در آن زمان، میان ادبیات بورژوا، گرایش جوان و آزار و ستم دیده بودند. و این وضع آزاردیدی، آنان را ناگزیر میکرد، از شیوه‌ی رفتار و برخورد مخالفت - آمیز ما، طرفداری کنند، هرچند بورژواها، البته، در رفتار بکپارچه متفاوت بودند، به رغم این که آزار دیده‌ها، موقتاً، «مسافران هواداری» با ما بودند. و دیرتر چاپخشیده‌های مارکسگرا (و نیمه مارکسگراها، ناگفته پیداست) درست تا Prosveshchenie در پایین، هیچ‌گونه بخش داستانی‌ی «یک پارچه یا

تک - سنگ» نداشتند، لیکن فضای قابل توجهی برای «مسافران هوادار» کنار گزارده‌اند. برخی ممکن است، در این زمینه، یا جدی‌تر یا آسان - گیر و افزون‌مهربان یا زیاده - رو باشند، لیکن این ناممکن بود که یک سیاست «یک پارچه» در زمینه‌ی هنر به اجرا گزاره شود، از آن که عوامل هنرمندانه‌ی مورد نیاز برای چنان سیاستی موجود نبود.

لیکن راسگل نیکف این را در پایین نمیخواهد. در کارهای هنری، او آنچه را که آنها را کار هنری میگرداند، نادیده میگیرد. این امر با بیشترین روشنی و سرزندگی در داوری‌ی برجسته‌ی او درباره‌ی Divine Comedy دانته، نشان داده شد، کاری که به اعتقاد او برای ما ارزشمند است درست بدین علت که آن ما را قادر میگرداند روانشناسی‌ی یک طبقه‌ی معین را در یک زمان معین، دریابیم. قرار دادن قضیه بدان شیوه با طریقه به سادگی به چیم آن است که Divine Comedy را از قلمرو هنر دور بیاندازیم. شاید زمان برای انجام آن کار، رسیده باشد، لیکن اگر چنان است، ما باید جوهر مسئله را دریابیم و از نتیجه واپس نکشیم. اگر من بگویم که اهمیت Devine Comedy در این حقیقت جای گرفته است که به من درکی از حالت مغزی‌ی برخی طبقه‌ها، در برخی روزگاریا میدهد، این به چیم آن است که من آن را درون یک سند ساده‌ی تاریخی تغییر شکل داده‌ام، از آن که Devine Comedy همچون یک کار هنری باید، به طریقی، با احساسات و حالت روحی‌ی من، سخن بگوید. کار دانته ممکن است روی من به شیوه‌ی افسرده و یا غمگین‌کننده عمل کند، پرورش‌دهنده و انگیزنده‌ی بدینی و نومییدی، و یا در راستای مخالف، ممکن است مرا برانگیزاند، الهام بخشد، جرأت دهد... این ارتباط اساسی میان یک خواننده و یک کار هنری است. البته، هیچ‌کس، یک خواننده را از گزینش یک نقش جستارگر ممنوع نمیگرداند و نزدیک شدن به Devine Comedy، به سادگی همچون یک سند تاریخی. این روشن و آشکار است که هرچند، این دو شیوه‌ی برداشت یا نگاه در دو رویه‌ی متفاوت قرار دارند، که رغم اتصال، روی هم قرار نمیگیرند و یکدیگر را نمی‌پوشانند.

این چگونگی قابل اندیشیدن است که هیچ پیوستگی تاریخی، بل یک پیوستگی سرراست زیبا - شناختی میان ما و یک کتاب ایتالیایی سده‌های میانی باید وجود داشته باشد. این امر با این حقیقت قابل توضیح است که در جامعه‌ی طبقه‌نی، به رغم همه‌ی دیگرگونی - پذیری اش، سیماها و ویژگیهای عادی‌ی معینی وجود دارد. کارهای هنری را که در یک شهر ایتالیایی سده‌های میانی تکامل یافته است، ما چنان مییابیم، که بر ما هم اثر میگذارند. این امر به چه نیاز دارد؟ یک چیز کوچک: آن نیازمند است که این احساسها و وضع و روحیه، چنان بیان گسترده، ژرف و نیرومندی دریافت خواهند داشت که آنان را بالای محدودیتهای زندگی‌ی آن روزها بلند کرده باشد. دانته، البته، فراورده‌ی یک محیط اجتماعی یا بومگاه معین بود. اما دانته یک نابغه بود. او تجربه‌ی روزگار خود را به یک ارتفاع هنری عظیم بالا برد. و هرگاه ما، در حالی که امروز به دیگر کارهای ادبیات سده‌های میانی، به سادگی همچون ابزار و موضوعات مطالعه نزدیک میشویم، به Devine Comedy همچون یک سرچشمه‌ی آماده‌سازی یا برداشت هنرمندانه نزدیک شویم، این نه بدین علت روی میدهد که دانته یک خرده بورژوازی فلورانس سده‌ی سیزدهم بود، بل تا دامنه و گستردگی‌ی قابل ملاحظه‌نی، به رغم آن اوضاع و احوال.

اجازه دهید، برای مثال، چنان احساس آغازین روانشناختی‌ی ترس از مرگ را در نظر بگیریم. این احساس، ویژگی‌ی نه تنها انسان، بل هم‌چنین از آن جانوران است. آن در انسان، نخست بیانی ساده و شیوانی یافت، و دیرتر، هم‌چنین، بیانی هنرمندانه. این بیان، در روزگارهای مختلف، و در پیرامونهای اجتماعی مختلف، تغییر کرده است، بدان چیم که گفته شود، انسان از مرگ به شیوه‌های مختلف ترسیده است. و با این حال، آنچه در این زمینه گفته شد، نه فقط وسیله‌ی شیکس‌پی‌یر، بایژن، گوته، که هم‌چنین از سوی the Psalmist میتواند ما را تکان دهد. (گفتار پرشور و حرارت رفیق Libedinsky).^۵ آری، آری، من، درست در لحظه‌نی به درون آدم که شما، رفیق لیبدینسکی، برای رفیق Voronsky، با واژگان و اصطلاحات آموزش سیاسی‌ی مقدماتی، شرح میدادید (شما خودتان آن را چنان بیان کردید) پیرامون اختلافات احساس و حالت ذهنی‌ی طبقه‌های مختلف. در شکل همگانی آن بی‌چون و چرا و تردیدناپذیر است.

باری، برای همه‌ی آن، شما انکار نمیکنید که شکس‌پی‌یر و بایرن، به نحوی، با جان و مغز شما سخن

میگویند. (لیبیدینسکی: «آنان به زودی سخن گفتن را متوقف خواهند کرد.) این که آیا آن زود خواهد بود، من نمی‌دانم، لیکن بی‌تردید وقتی خواهد آمد، هنگام که مردم به کارهای شیکس پی‌یر و بایرن نزدیک خواهند گردید، به همان شیوه‌ئی که ما به بیشترین شاعران سده‌های میانی نزدیک می‌شویم، آن کار، یکپارچه و انحصاراً، از دیدگاه تحلیل و تجزیه‌ی علمی - تاریخی خواهد بود. حتا، باری، وقتی خواهد رسید که مردم جستجو در کاپیتال مارکس را برای فعالیت عملی خود، متوقف خواهند کرد، و سرمایه به سادگی یک سند تاریخی، همراه با برنامه‌ی حزب ما خواهد گردید. لیکن، در حال حاضر، ما هنوز قصد نداریم، شیکس پی‌یر، بایرون، پوشکین را در بایگانی بگذاریم و به توصیه‌ی آنها به کارگران ادامه خواهیم داد.

رفیق Sosnovsky، مثلاً، سخت پوشکین را توصیه می‌کند، اعلام‌کنان این که او، بی‌تردید، پنجاه سال دیگر را به پایان خواهد رساند. اجازه دهد از پاره - زمانها سخن نگوئیم. اما، ما، با چه مفهومی میتوانیم پوشکین را به یک کارگر توصیه کنیم؟ هیچ چشم‌اندازی از طبقه‌ی پرولتاریا، کارگر در دیوان پوشکین نیست، نه این که از یک بیان یا نمایه‌ی تک - سنگی از احساس کمونیست. البته زبان و کلام پوشکین درخشان است - آن را نمیتوان انکار کرد - اما پس از همه، این زبان از سوی او، برای بیان چشم - انداز جهانی‌ی اشراف، برتری بزرگواری و شکوه، به کار رفته است. آیا ما به یک کارگر خواهیم گفت: پوشکین را بخان تا دریایی چگونه یک مرد اشرافی، یک دارنده‌ی «سرف» و مرد شریف جایگاه با بهار روبرو شد و پانیز را تجربه کرد؟ این عامل، البته، در نوشته‌های پوشکین موجود است، از آن که پوشکین بر اساس یک بنیاد ویژه‌ی اجتماعی بزرگ شد. لیکن بیانی که پوشکین به احساسات خود داد چندان و چنان، با هنرمندی لبریز و اشباع شده و به گونه‌ئی کلی با تجربه‌ی روانشناسانه‌ی سده‌ها، چنان متبلور گردیده است که در زمان ما به آخر رسیده و بنا بر گفته‌ی رفیق Sosnovsky تا پنجاه سال دیگر دوام خواهد داشت.

و هنگام که مردم به من میگویند مفهوم هنرمندانه‌ی دانتی برای ما شامل بیان اوست از شیوه‌ی یک زندگی در یک روزگار معین، آن گفتار فقط یک آدم را ناچار می‌کند، دستهایش را از درماندگی و بیچارگی دراز کند. من مطمئن هستم که بسیاری چون من، پس از خاندن دانتی ناچارند بر خاطرات خود فشار بیاورند تا تاریخ و محل تولد او را به یاد آورند و هنوز، به رغم آن، این امر ما را از به چنگ آوردن شادمانی‌ی هنرمندانه مانع نخواهد شد، اگر نه از کل Divine Comedy، دست‌کم از برخی پاره‌های آن. از آنجا که من تاریخ‌دانی از سده‌های میانی نیستم، ایستار یا رویکرد من به دانتی چیره - وار هنرمندانه است. (Ryazanov: «آن یک مبالغه یا گزافه - گویی ست. Shevryev که خود نیز مخالف تاریخ بود، در پاسخ به Belinsky گفت: «خاندن دانتی حمام گرفتن در دریاست.») من تردید نمی‌کنم که شه‌وی‌ری‌ف خودش را بیان داشت، چنان که رفیق ریازانف میگوید، اما من علیه تاریخ نیستم - آن بی‌چیم و احمقانه است.

البته توجه تاریخی به دانتی و برداشت از او، قانونی و بایسته است و بر ایستار زیبایی - شناسانه‌ی ما از او اثر می‌گذارد، لیکن فرد نمیتواند کسی را به جای دیگری بنشانند. من به یاد می‌آورم که Kareyev بر این نکته در یک ستیاهش با مارکسگراها، چه نوشت: «بگزار آنان، The Marxids (آن بود چنان که آنان گوازه - آمیز از مارکسگراها در آن روزها سخن میگفتند) به ما بگویند، مثلاً، کدام دلبستگی یا منافع طبقه‌ئی Divine Comedy را دیکته کرد. و از سوی دیگر، مارکسگرای ایتالیائی، آنتونیو Labriola، چیزی همانند این نوشت: «تنها ابلهان میتوانند بکوشند متن Divine Comedy را تفسیر کنند، چنان که گوئی آن از پارچه‌ئی ساخته شده است که بازرگانان Florentine برای مشتریان خود تهیه کردند.» من این بیان را، به تقریب، کلمه به کلمه به یاد می‌آورم، از آن که در جروبوت و ستیاهش با درون - گرایان من فرصت برای نقل این واژگان بیش از یکبار، در روزهای قدیم داشتم. من فکر می‌کنم، ایستار یا رویکرد رفیق راسکول نیکف، نه تنها برابر دانتی، که برابر هنر به طور کلی نه تنها از سنجه و معیار مارکسگرا بل از آن Hulyatikov که در گذشته نیز، که یک کاریکاتور از مارکسگرانی در ارتباط با خودش تهیه کرد، پیشتر می‌رود و گزر میکند. آنتونیو لابریولا، نیز تفسیر پر توان و نیرومند خود را روی این نوع کاریکاتور ساخت.

«به کمک ادبیات پرولتاریا من ادبیات را درک می‌کنم که به جهان با چشمهای پیشتاز مینگرده، و آن سان و آن سان، این عقیده‌ی رفیق Lelevich است. درخشان، ما آماده‌ایم تعریف او را بپذیریم. هرچند نه تنها تعریف را

به ما داده است که هم‌چنین ادبیات را، آن کجاست؟ آن را به ما بنما! (له‌لویچ؛ Komsomolia) - آنجا بهترین و قتهای اخیر وجود دارد.» چه اوقاتی؟ (یک‌صدا: «سال گذشته.») خوب، کاملاً درست، سال گذشته. من نمی‌خواهم ستیهای و بحث‌انگیز سخن بگویم. ایستار من برابر Bezymensky هیچ چیز در خود ندارد که بتواند منفی نامیده شود، امیدوارم. من کمسومولیا را، هنگام که آن را در دست‌نویس خاندم، سخت ستایش کردم. لیکن، بی‌توجه به این که آیا ما میتوانیم روی این حساب پیدایی ادبیات پرلتری را اعلام کنیم، من میتوانم بگویم بزی‌منسکی هرگاه ما مایاکفسکی، پاسترناک^۱ و حتا Pilnyak را نداشتیم، همچون یک هنرمند، وجود نمیداشت. (یک‌صدا: «آن هیچ چیز را ثابت نمیکند.») این، حداقل، این را ثابت میکند، که آفرینشگری هنرمندانه‌ی یک دوران فرضی یک شبکه یا نسج بسیار پیچیده است که خود - کارانه به وسیله‌ی گروه مشاوران و کنگاشه‌ها، بافته نشده است، بلکه، از طریق روابط متقابل پیچیده، نخست با گروههای مختلف همسفران. شما میتوانید از آن دور شوید؛ Bezymensky، چنان کوششی نمیکند و حزب هم چنان میکند. در برخی از کارهای او، نفوذ «مسافران هوادار» حتا بسیار چشمگیر است. لیکن این یک پدیده‌ی پرهیز - ناپذیر است، پدیده‌ی جوانی و رشد.

و اینجا ما رفیق Libedinsky را داریم، دشمن «مسافران هوادار» و خودش یک مقلد Pilnyak و حتا Byely. بلی، بلی، رفیق Averbach باید مرا عفو کند؛ من او را می‌بینم سرش را تکان میدهد، هرچند بی‌پی - بردگی بسیار. آخرین داستان لیبیدینسکی، Zavtra [فردا] همانند اریب یک متوازی‌الاضلاع است، که یک سوی آن پیل‌نی‌پاک است و دیگری Andrei بایلی. آن در خود داستان یک بدبختی نیست - لیبیدینسکی نمیتواند در سرزمین Na Posta همچون یک نویسنده‌ی بیدرنگ - ساخته زاده شود. (Voice: «آن یک سرزمین بسیار ناز است.») من پیشاپیش درباره‌ی لیبیدینسکی سخن گفته‌ام، پس از نخستین پیدائی Nadelya ی او [ناتوان]، بوخارین سپس، چنان که شما به یاد خواهید آورد، گرم و پرشور از آن ستایش کرد، برآمده از گسترده - اندیشی و مهربانی‌ی طبیعتش، و این ستایش مرا هراساند. در همان زمان من ناگزیر بودم وابستگی‌ی افزون رفیق لیبیدینسکی را روی همان نویسندگان ملاحظه کنم - «مسافران هوادار» و مسافران نیمه - هوادار - کسانی که او و همفکرانش همه در Na Postu آنها را لعنت میکنند. بار دیگر، می‌بینید که هنر و نوشته‌های سیاسی، همیشه، تک - سنگ - دار و یکپارچه نیستند.

من هیچ قصد ندارم رفیق لیبیدینسکی را همچون دارنده‌ی شغلی بد، از آن بابت، از دست بدهم. من فکر می‌کنم، این برای همه‌ی ما آشکار و روشن است که وظیفه‌ی مشترک ما نشان دادن دلبستگی‌ی بزرگترین است برای هر استعداد هنری جوان که از دیدگاه آرمان - گرانی به ما نزدیک است، و هرچه بیشتر هنگام که آن مسئله بی‌ست از کسی که برادر هم‌رزم ماست. نخستین شرط چنان شیوه‌ی پر توجه و دلسوز، دادن ستایش پیش - هنگام یا زود - رس نیست، کشنده‌ی انتقاد - از - خود نویسنده‌ی جوان؛ شرط دوم، برای همیشه دست نشستن آدم است از مردی که یکبار سکندری می‌خورد. رفیق لیبیدینسکی هنوز بسیار جوان است. او نیازمند یادگرفتن و رشد کردن است. و در این ارتباط، چنین آشکار میگردد که پیل‌نیاک نیازی را برآورده میکند. (صدائی: «برای لیبیدینسکی یا برای ما؟») قبل از همه، برای لیبیدینسکی. (لیبیدینسکی: «لیکن این به چیم آن است که من از سوی پیل‌نیاک مسموم شده‌ام.») افسوس، اندامگان انسانی تنها میتوانند با گرفتن سموم تغذیه پیدا کند و منابع درونی تولید نماید که با سموم بجنگند. آن زندگی ست. اگر شما بگزارید بدن‌تان همچون یک ماهی بحرخرز یا کپور، بی‌آب بماند، به چیم آن نیست که شما مسموم شده‌اید، لیکن شما تغذیه هم نمیشوید؛ البته آن چنان معنا خواهد داد که هیچ چیز روی نمیدهد. (خنده.)

رفیق Pletnev، سخن‌گویان در اینجا، در دفاع از انتزاعش پیرامون فرهنگ پرولتاریائی و پاره‌ی تشکیل - دهنده‌ی آن، ادبیات پرولتاریائی، از ولادیمیر ایلیچ علیه من نقل قول کرد. اینک، چیزی در دست داریم که به واقع شامل نکته است. ما باید توجه ویژه‌ئی معطوف آن بداریم. نه چندان دور در گذشته، یک کتاب کوچک پیدا شد، نوشته وسیله‌ی Pletnev، Tretyakov و Sizov، که در آن از ادبیات پرولتاریائی، وسیله‌ی نقل‌پاره‌هائی از لنین علیه ترسکی، دفاع شده بود. این شیوه در این روزها بسیار رسم و معمول شده است. Vardin میتواند یک رساله‌ی کامل روی موضوع بنویسد. اما واقعیت، رفیق پلتف، این است که شما بنابر خوب میدانید قضایا

چگونه پیش آمد، از آن که شما خودتان از من خاش کردید شما را از تندر و آذرخش ولادیمیر ایلیچ رهانی دهم، که شما میاندیشیدید، تصمیم داشت: به خاطر همین حساب «فرهنگ پرولتاریائی»ی کامل از آن خودتان، Proletkult را درست و یکجا، تعطیل کند. و من به شما قول و تعهد سپردم که از ادامه ی وجود پرولتکولت، در زمینه های معینی دفاع کنم، اما آن تعهد، چنان که ناظر بر جداسازیهای بگدانف پیرامون فرهنگ پرولتاریائی است، یکپارچه با شما و بوخارین محافظ شما مخالف بود و یکپارچه موافق با ولادیمیر ایلیچ.

رفیق واردین، که در اینجا هیچ کمتر از تجسم زنده ی سنت حزبی سخن نمیگوید، از گام گزاردن به خام ترین شیوه، بر روی آنچه لنین پیرامون فرهنگ پرولتاریائی نوشت، واپس نمیکشد. چنان که ما میدانیم، پارسائی و پرهیزکاری تهی در پیرامون فراوان است: مردم «با استواری موافق» لنین اند و سپس بر ضد مطلق عقاید او موعظه میکنند. در وضع و شرایطی که هیچ فضائی برای تفسیر و تعبیر دیگری باقی نمیگذارد، لنین بی هیچ ترحمی «سخن گفتن و راجی پیرامون فرهنگ پرولتاریائی» را محکوم کرد. باری، هیچ چیز ساده تر از دور شدن از این امر بدیهی وجود ندارد: البته چرا لنین و زدن پیرامون «فرهنگ پرولتاریائی» را محکوم کرد، آیا شما نمی بینید، آن تنها ور زدن بود که او محکوم گرداند، و ما ور نمیزنیم، بلکه به طور جدی برای کار آماده می شویم، و حتا با سلاح هامان، دست به کمر ایستاده ایم... آنها فقط فراموش میکنند که محکوم گرداندن شدید لنین، به طور دقیق هدفش کسانی بودند، که اکنون به او مراجعه میکنند. پارسائی و پرهیزکاری درون تهی، تکرار میکنم، به فراوانی موجود است؛ به لنین مراجعه کنید و خلاف آن عمل نمائید.

رفقائی که در اینجا، زیر نشانه ی فرهنگ پرولتاریا سخن گفته اند به پنداره های متفاوتی، برابر ایستار و رویکرد نویسندگان این پنداره ها بر گروه های Proletkult خودشان، نزدیک میشوند. من این امر را آزمون کرده ام و آن را، آنچنان که به فرجام و نتیجه ی غائی خودم سروکار دارد، درست یافته ام. کتاب من در موضوع ادبیات، که آن همه هشدار میان رفقای معینی را موجب گردید، به طوری که برخی از شما ممکن است احتمالاً به یاد آورید، در اصل به شکل مقالاتی در پراردا ظاهر گردید. من این کتاب را در درازای پاره - زمان دو ساله نوشتم. در دو وقفه ی تابستانی. این اوضاع و شرایط، چنان که ما امروز می بینیم، در ارتباط با مسئله یی که ما را دلبسته و جذب میکند، حائز اهمیت است. هنگام که کتاب، در تاش مقالات روزنامه یی پدیدار شد، نخستین پاره ی کتاب، که با ادبیات «غیر - اکتری» مربوط بود، با «مسافران هوادار»، با «آوازه خانان - کشاورز»، و نمایش دهنده ی مرز یافتگی و تضادهای موقعیت آرمان - گرایانه و هنرمندانه ی «مسافران هوادار»، رفقای Na Postu با شور و شوق مرا درود و خوش آمد گفتند - به هر جای کتاب که توجه داشتید نگاه کنید. تکه هایی از مقالات مرا درباره ی «مسافران هوادار»، می یافتید. در یک مرحله، من یکپارچه از آن افسرده شدم. (خنده).

برآورد من از «مسافران هوادار» تکرار میکنم، همچون عملاً فاند خطا نگریسته میشد، حتا Vardin هیچ ایراد و اعتراضی بر آن نکرد. (واردین: «و من اکنون هم به آن اعتراضی ندارم.») آن درست چیزی ست که من میگویم. اما پس چرا اکنون شما، ناراست، یکوری، خود - جاکنان و گریز - زنان، علیه من، پیرامون «مسافران هوادار» استدلال میکنید؟ در اینجا چه میگذرد؟ در نگاه اول، آن یکپارچه نادریافتنی ست. لیکن راه حل ساده است: جنایت من این نیست که من نا - درستانه ذات و ماهیت طبیعی «مسافران هوادار» یا آرشی هنرمندانه ی آنها را تعریف کردم - نه، رفیق واردین، حتا اکنون، چنان که شنیدیم، «ایرادی به آن نمیگیرد» - جنایت من این است که در برابر بیانیه های Oktyabr یا Kuznitsa خم نشدم، که من این گروه ها را همچون نمایندگان انحصارگر دلبستگیهای هنری پرولتاریا شناسائی و اعتراف نکردم - به کوتاهی، این که من هویت دلبستگیهای فرهنگی - تاریخی و کارهای طبقه را با مقاصد، طرحها و تظاهرات گروه های ادبی مشخصی، تعیین نمودم. آن جانی بودم که من اشتباه کردم. و هنگام که این روشن شد، ناله و فریاد کشیدنها بلند شد... ترسکی طرفدار خرده - بورژواهاست» «مسافران هوادار»

آیا من طرفدار «مسافران هوادار» هستم یا علیه آنان... شما این را به تقریب از دو سال پیش میدانستید، از مقاله ی من درباره ی «مسافران هوادار». سپس شما هم آهنگی و ستایش کردید... و هنگام که، یک سال دیرتر، روشن شد که انتقاد من از «مسافران هوادار» کلاً یک نزدیک شدن به ستایش از برخی گروه های ادبی غیر - حرفه یی یا دیگران نبوده است، آن گاه نویسندگان و دفاع - کنندگان این گروه یا اولیتر آن گروه ها، شروع کردند

به آوردن استدلالهای فلسفی علیه رفتار و برخورد نادرست ادعا شده ی من علیه «مسافران هوادار». آه، رزم - آمایان! حمله ی من این نبود که من پیل نی آک یا مایاکوفسکی را نادرستانه ارزیابی کردم - گروه Na Posta هیچ چیز بر آنچه من گفته بودم نیافزود، بلکه به سادگی آن را در تاشی بی نزاکت و زشت و زنده تکرار کرد - جرم من این بود که کارخانه ی ادبی خودشان را کوبیدم! در کل انتقاد بهانه - گیر آنان، یک سابه ی برداشت طبقاتی وجود ندارد... تنها رقابت با گروه های ادبی دیگر، و تمام.

من «خانندگان - دهقانی» را ذکر کردم و ما در اینجا شنیده ایم که گروه Na Posta به ویژه آن بخش را تأیید کرد. تأیید کافی نیست، شما باید دریابید. نکته در اینجا، در زمینه ی «آوازه خانان ی کشاورزی»ی «مسافران هوادار» چیست؟ نکته این است که آن پدیده یی ست که اتفاقی نیست، از اهمیت کمی برخوردار نیست و یک روزه و کوتاه - زمان هم نیست. در کشور ما، لطفاً فراموش نکنید، که ما خود - کامگی پرولتاریا را داریم، در کشوری که بیشتر ساکنانش کشاورزان هستند. روشنفکران میان این دو طبقه جای گرفته اند، همانند میان دو سنگ - آسیا، اندک - اندک ساییده میشوند و از نو پدید می آیند و نمیتوانند کامل و یکپارچه سائیده و نابود شوند... یعنی روشنفکران زیر تکامل یکپارچه ی سوسیالیسم، دراز زمانی، باز خواهند ماند با یک بالا آمدن قابل توجه در رویه ی فرهنگی کل جمعیت کشور. روشنفکران به کشور کارگران و دهقانان خدمت میکنند و خود را تابع پرولتاریا میسازند، یکپارچه از ترس و یکپارچه از اعتقاد: آن دو - دل و متزلزل است و به این دودلی برابر جریان رویدادها ادامه میدهد و پشتیبانی آرمانی را برای اهتزاز میان کشاورزان جستجو میکند - این است سرچشمه ی ادبیات «دهقانان خاندانه»ی شوروی.

چشم اندازهای این مدرسه چیست؟ در بنیاد دشمن ما، آیا راه آن به سوی ما رهنمون است یا دور از ما؟ همه ی این وابسته ی خط مشی رویدادهاست. کار و وظیفه ی پرولتاریا در بردارنده ی نگاهداری کامل برتری بر کشاورزان و رهبری آن به سوسیالیسم است. اگر ما قرار بود، از یک عقب نشینی یا شکست در این راه رنج بکشیم، به چیم، اگر قرار بود قطع رابطه یی میان پرولتاریا و کشاورزان به وجود آید، آن گاه روشنفکران «خاندانه - همچون - کشاورزان» یا درست تر، ۹۹ درصد از کل روشنفکران علیه پرولتاریا قیام میکردند. لیکن چنین رویداد - پذیری یی به طور مطلق پرهیز - ناپذیر نیست. ما برخلاف، داریم راهی را می پیمائیم با هدف رساندن کشاورزان، زیر رهبری پرولتاریا، به سوسیالیسم. این راه بسیار بسیار درازی ست. در درازای این فرایند، پرولتاریا و کشاورزان هر دو، هوشمندان خود را فرا - راه خواهند آورد. نیاز به این تصور نیست که روشنفکران برخاسته از میان پرولتاریا، یک سد درسد روشنفکران پرولتاریا خواهند بود. خود این حقیقت که پرولتاریا ناگزیر است یک لایه ی ویژه ی «کارکنان فرهنگی» از میان صفوف خود پرورش دهد، پرهیز - ناپذیر بدان چیم است که یک انفصال کمتر یا بیشتر قابل توجه فرهنگی میان بقیه ی طبقه به صورت کل و پرولترهای ترقی داده شده از آن، به وجود آمده است. این حتا بیشتر به مورد روشنفکران کشتکار، تطبیق میکنند.

راه کشاورزان به سوسیالیسم، به طور کلی همان راه پرولتاریا نیست. و تا آنجا که روشنفکران حتا یک روشنفکر اصلی شوروی قادر نیست، راه خودش را با راه پرولتاریای پیشرو هم - پیوست کند، تا آن درجه میکوشد یک پشتیبان سیاسی، آرمانی، هنری برای خودش میان کشاورزان پیدا کند، چه واقعی و چه خیالی. این امر، هرچه بیشتر در گستره ی داستان پیدا میشود، آنجا که ما یک تراداد قدیم مردم پسند داریم. آیا این به سود ماست یا علیه ما. من تکرار میکنم: پاسخ یکپارچه وابسته ی مسیر تکامل آینده است. اگر ما کشاورزان را، به دنبال پرولتاریا، به سوسیالیسم بکشانیم - و ما به گونه ی مطمئن باور داشته باشیم که او را بدان سو خواهیم کشاند - آن گاه کار آفرینشگر «خانندگان - کشاورز» از راههای بفرنج و پرپیچ و خم به هنر سوسیالیست آینده تکامل مییابد.^{۱۰} این پیچیدگی مسائل موجود و واقعیت آن به طور کامل فراسوی درک Na Postu و دیگران است. این اشتباه اصلی آنهاست. سخن گویی پیرامون «مسافران هوادار» بی عنایت به این بنیاد اجتماعی - یاره گوئی ست.

اکنون اجازه دهید، دوستان، کمی بیشتر درباره ی رزم - آرائی های واردین در زمینه ی ادبیات بگویم، در ارتباط با آخرین مقاله اش در Na Postu. از دیدگاه من، این رزم - آرائی نیست، بل یک بی مهری و روسیاهی ست. آهنگ متکبرانهای تعجب انگیزی، اما با اندک معرفت و دریافت. هیچ درکی از هنر همچون هنر در

دست نیست، هنر که همچون زمینه‌ی ویژه‌ی آن آفرینشگری انسان است و نه هیچ دریافت مارکسگرا از شرایط و شیوه‌های پیشرفت هنر. به جای آن نقل قول‌هایی از چاپخشیده‌های گاردهای سفید خارجی... که نشانه‌ی فقدان معرفت و دریافت است...

آری به هنر باید همچون هنر نزدیک شد، به ادبیات همچون ادبیات، آنها یک زمینه‌ی ویژه‌ی تلاش انسانی هستند. البته ما یک معیار یا سنجه‌ی طبقه‌نی در هنر نیز داریم، لیکن این معیار طبقه‌نی باید هنرمندانه بازسنگن گردد، به چیم، در همشکلی با ویژگی‌های کاملاً خاص آن رشته‌ی خلاقیت که ما ویژگی‌های خود را به آن نسبت می‌دهیم. بورژوازی که خود این را میداند به تاش هنری از دیدگاه طبقه‌نی خود نزدیک می‌گردد... آنچه اسباب تعجب است، نزدیک شدن واردین به هنر از دیدگاه سیاسی است... و نه معیار و سنجه‌ی هنرمندانه‌ی طبقه‌نی. و اگر چیزی شرم - آور برای من هست... این است که جلوی چشم گارد سفید، ناگزیرم اولین حرف‌های الفبای هنر را برای یک تبلیغ - گر هنری شرح دهم... و این چه ارزان‌سازی‌ی مارکسگرائی است: به جای یک تشریح مارکسگرا برای مسئله، فرد یک نقل قول از Rul یا Dyen می‌یابد...^{۱۱}

فرد نمیتواند به هنر همچون به سیاست نزدیک گردد... زیرا هنر قوانین تکامل خودش را دارد و بالاتر از همه، زیرا در آفرینش هنری، نقشی بزرگ از سوی فرایندهای نیمه - خود - آگاه و نیمه - هوشیار، اجرا می‌گردد... کمتر تابع راهنمایی و اداره، درست به علت نیمه - هشیاری. گفته شده که آن نوشته‌های پیل‌نی‌آک که به کمونیسیم نزدیک‌تر است، ضعیف‌تر از آنهاست که از دید سیاسی از ما دورتر است. چرا؟ پیل‌نی‌آک در صحنه عقلانی جلوتر از خودش، همچون یک هنرمند است. از آن که گرداندن حتا چند درجه به دور محور خود، کاری بسیار دشوار برای یک هنرمند است، اغلب پیوند یافته با یک بحران ژرف. و آنچه ما در نظر داریم، یک تغییر فردی یا گروهی در تلاش آفرینشگر نیست، بل تغییری میان طبقه، با معیاسی اجتماعی. این فرایندی دراز و بسیار پیچیده است.

هنگام که ما از ادبیات پرولتاریائی، در زمینه‌ی شعر یا داستان، به ویژه بیشتر یا کمتر موفق، لیکن با وزنی ناس ناپذیر سنگین تر از ادبیات بورژوا سخن می‌داریم، ما حق نداریم، حتا برای یک لحظه، واپس - ماندگی‌ی فرهنگی‌ی غیرعادی‌ی اکثریت فراگیر و غرقه - کننده‌ی پرولتاریا را فراموش کنیم. هنر، براساس یک رابطه‌ی متقابل مداوم فرهنگی، آرمانی‌ی روزانه، میان یک طبقه و هنرمندانش، آفریده می‌شود. میان اشرافیت و بورژوازی و هنرمندانشان، هیچ جدائی در زندگی‌ی روزانه نبود. هنرمندان، میان یک محیط بورژوا، زندگی می‌کردند و هنوز زندگی می‌کنند... دریافت‌کنان الهامات زیر - پوستی و شاد - کننده از طبقه‌ی آنان. این فرایند آفرینندگی‌ی نیمه - خود - آگاه آنها را خوراک می‌دهد.

آیا پرولتاریای امروز چنان پیرامون فرهنگی - آرمانی‌ی ایجاد و ارائه می‌کند که در آن هنرمند جدید بتواند همه‌ی الهامات موردنیاز خود را، به دست آورد و در همان وقت بر شیوه و فراروند کار و هنر خود تسلط یابد، بر این که در حیات و هستی‌ی روز - به - روز خود همه‌ی شیوه‌ها و فراروند موردنیاز خود را از دست بدهد؟ نه، توده‌های کارگر از دیدگاه فرهنگی سخت واپس - مانده‌اند؛ بی‌سوادی یا رویه‌ی اندک سواد پیشینه‌ی کارگران، مانع بزرگی برای این کار، از درون خود، نشان می‌دهد. و برتر از همه، پرولتاریا، تا هنگام که پرولتاریا باقی می‌ماند ناگزیر است بهترین نیروهای خود را، در تلاش سیاسی، مصرف کند، در تقویت اقتصاد و سالم کردن آن، و در برآوردن نیازهای فرهنگی‌ی اولیه، جنگیدن علیه بیسوادی، شپش - زدگی، سیفلیس و غیره. البته، شیوه‌های سیاسی و عادات انقلابی‌ی پرولتاریا میتواند، هم‌چنین، فرهنگ آن نامیده شود، اما فرهنگی که سرنوشته‌ی مرگ است در حالی که فرهنگ تازه‌ی تکامل می‌یابد. و این فرهنگ تازه همچنان که پرولتاریا پرولتاریا بودن را قطع می‌کند و جامعه‌ی سوسیالیست تکامل می‌یابد، غنی تر می‌شود.

مایاکوفسکی یک قطعه یا پاره‌ی بسیار نیرومند نوشت به نام «حواری‌ی سیزدهم»، که انقلابی بودن آن هنوز ابرآلود و بی - شکل است. و هنگام که همین مایاکوفسکی تصمیم گرفت خودش را میان صف پرولتاریا بیاندازد و «۱۵۰ میلیون» را نوشت، او دچار یک سرنگونی‌ی ترسناک بگرداند. این به چیم آن است که در منطق خودش از شرایط آفریننده‌ی واقعی خودش بیرون زد. از پیل‌نی‌آک نیز یک ناسانی و ناهمخانی، میان تلاش‌های وجدانی‌اش و فرایندهای ناخودآگاهش در زمینه‌ی آفرینش، می‌رود که دیده شود. باید افزود که کارهای برتر - از - پرولتاریائی، به خودی‌ی خود، در زمان حاضر ضمانتی پدید نمی‌گرداند که آفرینشگری‌ی نویسنده،

پیوستگی‌ی نهادی با طبقه را به اثبات برساند. نه گرد شدن نویسندگان پرولتری چنین تضمینی پدید می‌کند، دقیقاً از آن که در شرایط موجود، نویسنده ناگزیر است، با وقف کردن خود به کار هنری، خود را از میان طبقه‌ی خود رها سازد و از همان هوائی تنفس کند که «مسافران هوادار» می‌کردند...

و اما درباره‌ی آنچه به چشم‌اندازهای آینده مربوط می‌شود می‌خاستم چیزهایی بگویم، اما وقت اجازه نمیدهد. (صداها: «لطفاً پیش بروید. دست کم، شناختی از راه آینده به ما بسپارید.») رفقا نزد من باز می‌گردند. این به چه چیم است؟ رفقای Na Postu و همکارانشان به سوی یک ادبیات پرولتری هدایت میشوند که به شیوه‌ی هیت، آفرینش می‌گردد، یا بگوئیم در یک آزمایشگاه. من این شیوه‌ی به جلو را درست رد می‌کنم. تکرار می‌کنم: ممکن نیست ادبیات را میان یک گروه تاریخی، خانخانی - زمینداری، بورژوا و پرولتاریا جای داد. چنان طبقه‌بندی تاریخی، یکپارچه دروغین است و ایرادها بیهوده...

آنها که پیرامون ادبیات پرولتری با جدیت سخن می‌گویند... چنان فکر می‌کنند که ادبیاتی پرولتری همان رسمی‌ی ادبیات بورژوازی بسازند. بورژوازی به قدرت رسید و فرهنگ خود را آفرید، تصور می‌کنند پرولتاریا نیز چنین خواهد کرد. لیکن بورژوازی ثروتمند است و لایبرین، طبقه‌نی تربیت شده. فرهنگ بورژوا، پیشاپیش و قبل از قدرت یافتن بورژوازی، وجود داشت. بورژوازی قدرت را در دست گرفت تا حکومت خود را ابدی سازد. پرولتاریا در جامعه‌ی بورژوا، طبقه‌نی بی‌چیز و محروم است و این‌سان نمیتواند فرهنگی از خود بیافریند. فقط پس از رسیدن به قدرت است که پرولتاریا از عقب‌ماندگی‌ی ترسناک فرهنگ خود آگاه می‌شود. برای از میان برداشتن چنین پدیده‌ی، پرولتاریا نیازمند است این شرایط، که او را در وضعی طبقه‌نی نگاه میدارد، از میان بردارد. هرچه بیشتر که ما بتوانیم از یک فرهنگ جدید که موجود باشد سخن بگوئیم، آن کمتر منشی طبقه‌نی خواهد داشت. این مسئله‌ی اساسی و اختلاف اصلی است، تا آنجا که ما پیش می‌رویم.

برخی نیز، آغازکنان از اصل فرهنگ پرولتری می‌گویند: ما تنها دوران انتقال به سوسیالیسم را در ذهن داریم... بیست، سی، پنجاه سال که دنیای بورژوا انتقال خواهد یافت. آیا ادبیاتی شایسته‌ی پرولتاریا که در این دوران ایجاد خواهد شد، ادبیات پرولتاریا نامیده می‌شود؟...

عامل اساسی‌ی دوران انتقال، موثر در میزان بین‌المللی، مبارزه‌ی شدید طبقه‌نی است. این بیست - سی سال که ما از آن می‌گوئیم، نخست و مهمتر یک دوران جنگ آشکار داخلی خواهد بود. و جنگ داخلی، هرچند راه را برای فرهنگ بزرگ آینده آماده می‌کند، خود فوق‌العاده آثار نامساعدی بر فرهنگ همزمان دارد. اکتبر آثار کشنده‌ی بر ادبیات داشت. شاعران و نویسندگان ساکت شدند... ادبیات همان زمان زنده شد که برنامه‌ی اقتصادی جدید NEP آغاز گردید. آن فوراً رنگ کردن «مسافران هوادار» را آغاز کرد... لحظاتی که انقلاب ما بالاترین بیان خود را دارد. برای ادبیات نامساعد است و به طور همگانی برای آفرینش هنری. اگر انقلاب فردا در آلمان یا اروپا آغاز شود، آیا شکوفائی‌ی بیدرنگی برای ادبیات پرولتری همراه می‌آورد؟ به طور قطعی، نه. آن آفرینش هنری را ویران می‌کند، از آن که ما ناچاریم دوباره مجهز و مسلح شویم، یک نفر و همه. و الاهگان هنر و دانش نیز میان برخورد سلاحها ساکت هستند. (فریادها: «Demyan ساکت نبود.»)

آری، شما با اصرار روی دمیان سخن می‌گوئید، اما سودی ندارد. شما با اعلام یک عصر جدید ادب پرولتری آغاز می‌کنید، گروهها و محافلی تشکیل می‌دهید... باز و باز به دمیان رجوع می‌کنید. لیکن دمیان محصولی از ادبیات قدیم، پیشا - اکتبر است. او هیچ مکتبی پایه - ریزی نکرده است، و نخواهد کرد. او را Krylov، گوگول و Necrassov پرورش دادند.^{۱۲} او، بدین معنا آخرین کودک انقلابی‌ی زاده شده در ادبیات قدیم ماست. واقعیت اصیل رجوع شما به او ابطال نگره‌ی شماست.

اما راه به جلو کدام است؟ در اساس رشد باسوادی‌ست، آموزش، رشته‌های آموزشی ویژه برای کارگران، سینما، بازسازی‌ی تدریجی‌ی هر روز زندگی، پیشبرد افزون رویه‌ی فرهنگی. این فرایند اساسی‌ست، میانبر شده یا تشدید تازه‌ی جنگ داخلی، به میزان همه‌ی اروپا و جهان. بر این اساس، خط آفرینش ناب ادبی به شدت شکسته و جناغی خواهد بود. Kuznitsa... و دیگران چنان گروههای مرز - نشانی در راه آفرینش فرهنگی‌ی طبقه‌نی‌ی پرولتاریا نیستند... اگر از میان این گروهها، چند شاعر با نویسنده‌ی جوان خوب پیدا شوند، این به ما ادبیات پرولتری ارزانی نمی‌کند، اما سودمند خواهد بود. اگر شما MAPP و... را به کارخانه‌های ادبیات

پرتاریائی بدل کنید، شما به طور مطمئن، شکست میخورید، درست همانطور که تاکنون شکست خورده اید... ایراد شده است که VAPP تنها یک محفل کمونیست است که شاعر جوان در آن الهام لازم را به دست میآورد. خوب، پس حزب چیست؟ اگر او یک شاعر واقعی است و یک کمونیست اصیل، حزب به او الهام بیشتری از MAPP و... میدهد. البته حزب توجه بزرگی به هر استعداد هنری که به آن نزدیک است یا آرمانی مترقی دارد مبذول مینماید. لیکن کار و نقش اساسی آن، در ارتباط با ادبیات و فرهنگ بالا بردن رویه‌ی سواد است - سواد ساده، سیاسی و علمی توده‌های کارگر و بدان وسیله پی - افکندن یک هنر تازه.

من میدانم که این چشم انداز یا امیدواری شما را اکتان و خشنود نمیکند... شما پیشرفت بیشتر تکامل فرهنگ را به یک شیوه‌ی تکاملی انتظار دارید. اما چیزها چنین تکامل نخواهد یافت. پس از فرصت نفس کشیدن کنونی، هنگام که ادبیاتی به شدت رنگ گرفته از سوی «مسافران هوادار» آفرینش گردد - نه از سوی حزب یا دولت - یک پاره - زمان تازه‌ی ترنجیدگی و وحشتناک جنگ داخلی پیش خواهد آمد... ممکن است شاعران انقلابی شعرهای جنگی به ما بدهند، لیکن، پیشرفت و تکامل ادبی، شکسته خواهد شد...

لیکن نتیجه‌ی این پاره - زمان جنگ داخلی، اگر ما پیروزمند باشیم، تامین کامل و پایرجائی و ایستائی بی‌نیاد سوسیالیست در اقتصادمان است. ما کمک‌های تازه‌ی و شکردهین و سازمانی دریافت خواهیم کرد. تکامل ما با سرعت متفاوتی انجام خواهد گرفت. و بر آن بنیاد، پس از زیر و رو شدن، و فقط آن‌گاه، ساختمان واقعی فرهنگ و در نتیجه آفرینش یک ادبیات تازه، آغاز خواهد گردید. اما این فرهنگ سوسیالیست خواهد بود، یکپارچه ساخته شده بر مبادله و در آمیزش میان هنرمند و توده‌ها، که از دیدگاه فرهنگی به سنی رسیده‌اند، به هم پیوسته از طریق همبستگی. شما در تفکر خودتان، از این دیدگاه آینده پیش نمیروید... شما میخواهید حزب ما، به نام پرولتاریا، کارخانه‌ی کوچک هنری شما را، رسماً برگزیند. شما میاندیشید، با یک لوبیای سرخ که توی یک گلدان گل کاشته‌اید، میتوانی درخت ادبیات پرولتاریائی را برویانی. آن راهش نیست. هیچ درختی نمیتواند از یک لوبیای ترمر روئیده شود. □

زیرنویسها:

۱- راسکل نیکف در یک ماموریت سیاسی در افغانستان بوده است و این‌سان خارج از بحث در فرایندهای اولیه‌ی بحث.

۲- Leonid Andreyev (۱۸۷۱ تا ۱۹۱۹): یک داستان - نویس، نمایشنامه‌نویس و داستان - کوتاه - نویس، بود که به عنوان «فرستاده‌ی نژندی و دلتنگی» با شادی و درود فرستاده شد و به اتفاق Artzybashev بالاترین نویسنده‌ی دریافت‌کننده‌ی پاداش پیش از جنگ روسیه بود. همچون عصیانگر یا یک شورشی، لیکن بسیار بیزار و گریزان از دیگران در زمینه‌ی یک انقلابی بودن، این افزونشونده محافظه - کار شد، با گرمی از جنگ طرفداری میکرد، به انقلاب حمله مینمود و از مرزهای فنلاند عبور میکرد. در جایی که مرد و همانجا تبیح و نکوهش‌های پرشور و حرارت درباره‌ی بلشویکها مینوشت.

بریس Artzybashev (۱۸۷۸ تا ۱۹۲۷)، یک داستان - بلند - پرداز، نمایشنامه‌نویس و شورشی بوهمی، پیش از جنگ بسیار سرشناس و محبوب بود و الهام‌بخش یک پرسش جنس - گرائی مرگ و نومیدی بود، کسی که پیروانش گاه به خودکشی دست میزدند. او که با بلشویکها در روسیه مخالفت میکرد، به لهستان رفت و یک مجله‌ی هفتگی در حمله به بلشویکها منتشر نمود.

۳- Gavril Derzhavin (۱۷۴۳ تا ۱۸۱۶) یک شاعر آغازین خام روس بود، از آخرهای سده‌ی هیژدهم که پیش از بارر شدن و به گل - نشستن ادبیات روس مینوشت.

۴- شکل آشنای نام لنین

۵- Libedinsky: یک داستان - بلند - پرداز که دیرترها یک کارمند رسمی RAPP گردید.

۶- اجازه بدهید در اینجا سرزنش یا نکوهش تند واژه - به واژه‌ی انتونیو Labriola از کار آن ساده - گران که نگره‌ی مارکس را به درون یک کلید کرده - برداری - شده و کلید استادانه برای هرچیز تغییر شکل دادند، بازگو کنیم: بهترین فیلسوف مارکسگرای ایتالیائی نوشت: «مغزهای تبیل بیدرنگ و با شتاب با چنان گزاره‌های خام

خشنود میشوند. چه روز تعطیل و چه شادمانی برای همه‌ی مردم بلندنظر و غیر - دقیق: که، دست‌کم، در یک پاره‌ی کوچک، ترکیب شده از چند پیشنهاد یا پیشگزارده‌ی اندک، کل معرفت را بپذیرند و قادر باشند، به وسیله‌ی فقط یک کلمه درست درون همه‌ی اسرار زندگی نفوذ پیدا کنند! تقلیل دادن همه‌ی مسائل اخلاق، زیبایی‌شناسی، دانش دوستی، نقد تاریخی و فلسفی به یک مسئله‌ی تک و بدین وسیله فرد را از همه‌ی دشواریها نجات بخشند. با این شیوه احمقها نیز میتوانند کل تاریخ را به روی ریاضیات تجاری تقلیل دهند، و سرانجام، یک تفسیر و تعبیر اصیل از کار دانتیه میتواند Divine Comedy را در روشنائی حساب‌رسی به ما نشان دهد. حسابهای ناظر بر قیمت‌های پارچه‌ها که بازرگانان فکر انسی‌نیرنگ - باز برای حداکثر سود خود فروخته‌اند، چیزی تک در چشم مردم معینی وجود دارد.

۷- بزی منسکی، دیرترها، یک نویسنده‌ی معروف گردید برای سرودن اشعاری پیرامون سیاست دولت در صفحات پروادا.

۸- ولادی میر مایاکفسکی (۱۸۹۳ تا ۱۹۳۰): شاعر آینده - گرا انقلاب را ستایش و تائید کرد و خودش را به آن سپرد. او که سخت معروف و مردم - دوست بود، اشعارش را برای اجتماع کارگران میخواند. پس از خود - کوشی‌اش در ۱۹۳۰، مایاکفسکی که او را در مقاله‌ی ویژه‌ی پس از مرگ یک «روح بی‌پروای شجاع» خوانده و از سوی نظام به ستودگی تقدیس گردید.

بریس پاسترناک (۱۸۹۰ تا ۱۹۶۰): شاعر آینده - نگری که در دوران ستالین ساکت ماند لیکن داستان - بلند او «دکتر ژیاگو» در خارج روسیه چاپخش گردید و جایزه نوبل را دریافت داشت...

۹- ترسکی از آندره‌ی Byely در «ادبیات و انقلاب» سخن میگوید. «ادبیات درون انقلاب» (۱۹۰۵ تا ۱۷) که در وضع و روحیه دسترسی خود فاسد است و در شیوه و شگرد خود افزون - بالیده است، که ادبیاتی فردی‌ست، وابسته‌ی نمادگرایی و عرفان و تصوف، در Byely فشرده‌ترین بیان خود را مییابد...»

لئوپلد Averbach (۱۹۰۳ تا ۱۹۳۹) یکی از رهبران RAPP شد و سپس به گونه‌ی گواژه - آمیز همچون یکی از رهروان ترسکی، به هنگام تصفیه‌ها تیرباران گردید.

۱۰- گونه‌ی جناس در زبان روس هست: واژه‌ی که من برگردان کرده‌ام به عنوان «تازا یا عقیم»، «postnaya» به همان شیوه یا طریقی آغاز میگردد همانند Postu (در پست ما).

۱۱- در پهلوی روابط متقابل اساسی طبقه‌ی، ما اکنون، در ارتباط و وابستگی به رشد بورژوازی در بنیاد NEP [سیاست تازه‌ی اقتصادی] باز - پیدائی آرمان و شیوه‌ی اندیشگی بورژوازی را داریم، همگام جای پایهای قدیم شیوه‌ی اندیشگی بورژوازی، که البته، بر آفرینش هنری برتری مییابد. در خود همین وضع و مفهوم بود که من در کتابم نوشتم که همراه و همگام با یک سیاست انعطاف - پذیر و دور - رونده در زمینه‌ی هنر، ما به گونه‌ی بازنگری [سانسور] مصممانه و جدی و البته نه زبردستانه، نیازمندیم. این به چیم آن است که در کنار و همگام با تلاش و سیاست آرمانی ثابتی، برای تاثیر و نفوذ بر بهترین عوامل آفریننده‌ی کشاورزان پاک بورژوا یا روشنفکران «خاننده‌ی - کشاورزی»، ما به یک تلاش جدی سیاسی علیه همه‌ی سعی و تلاشهای انجام شده از سوی بازسازندگان و بازگرداندگان، برای بردن هنر تازه‌ی شوروی زیر نفوذ بورژوازی، نیازمندیم.

۱۲- Dnya ، RUL: کاغذهای سفید پاسبانان و پاسداران.

۱۳- ایوان Andreevich Krylov (۱۷۶۹ تا ۱۸۴۴) نویسنده‌ی حکایتها. نیکلا واسی لویچ گگل (۱۸۰۹ تا ۱۸۵۲) داستان - کوتاه نویس انسانی، داستان بلند - پرداز و نمایش پرداز.

Nikolai Alexeevich Nekrassov (۱۸۲۱ تا ۱۸۷۷): شاعر و روزنامه - نگار.